

صلى الله عليه وسلم



آیدا خانم

نویسنده:

زینب فرجام فر

سرشناسه : فرجام‌فر، زینب، ۱۳۶۲-
 عنوان و نام پدیدآور : آیدا خانم/نویسنده زینب فرجام‌فر.
 مشخصات نشر : اصفهان: هرمان، ۱۳۹۹.
 مشخصات ظاهری : ۶۹۳ ص.
 شابک : ۲۰۰۰۰۰۰۰ ریال: 978-622-6902-19-9
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 موضوع : داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع : Persian fiction -- 20th century
 رده بندی کنگره : ۸۳۵۶PIR
 رده بندی دیویی : ۳/۶۲۸
 شماره کتابشناسی ملی : ۵۹۱۷۹۸۳



اصفهان - خیابان چهارباغ بالا - نرسیده به زمزم - پلاک ۲؛ شماره تماس: ۰۹۱۳۱۱۷۲۶۴۲

نام کتاب: آیدا خانم

نویسنده: زینب فرجام فر

نوبت چاپ: اول

مدیر تولید:

سال چاپ:

سیدمحمد رضا سمسارزاده

۱۳۹۹

صفحه آرا: اکرم ملک نژاد

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

طراح جلد: سحر راد هوش

قیمت: ۲۰۰۰۰۰ تومان

پایگاه اینترنتی: شماره استاندارد بین المللی کتاب:

۹-۱۹-۶۹۰۲-۶۲۲-۹۷۸ www.iranpub.com

«کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر محفوظ و مخصوص پدیدآورنده است»

تقدیم بہ ہمسرم

فهرست مطالب

۹	فصل اول
۲۲۵	فصل دوم
۴۱۹	فصل سوم
۵۴۹	فصل چهارم



فصل اول

من شاگرد اول دانشکده‌مان بودم. بعد از پنج ترم حالا دیگر همه مرا می‌شناختند. استادها و دانشجویها از سال‌های بالاتر یا پایین‌تر از ورودی‌ام. البته دختر خیلی اجتماعی نبودم ولی در دانشگاه لازم بود که با همه آشنا شوم و خودم و نبوغم را به آنها اثبات کنم این برای موفقیتیم در آینده واجب بود این‌ها را بابام یادم داده بود می‌گفت من که نتوانستم اما به تو امیدوارم، تو می‌توانی! و البته تا به آن روز خوب توانسته بودم. با وجود اینکه پدر و مادرم وقتی نوجوان بودم از هم جدا شدند و من همیشه در زندگیشان مثل توپ فوتبال سرگردان بودم توانستم با کسب رتبه دو رقیمی در کنکور، در یکی از بهترین دانشگاه‌های کشور و در رشته مهندسی برق پذیرفته شوم این موفقیت بزرگ همه را خوشحال کرد ولی کسی متعجب نشد چرا که من از کودکی به خاطر هوش سرشار و استعداد فراوانم معروف بودم و حتی آن زمانی که هنوز خانواده‌مان از هم نپاشیده بود چند کلاس اول دبستان را جهشی گذراندم. نقاشی هم می‌کردم در ورزش هم خوب بودم. مامانم می‌گفت تو در هر کاری اراده کنی اول می‌شوی و با اینکه خودش از من خیلی خوشگلت‌تر بود مرا می‌بوسید و با افتخار به همه می‌گفت اگر قرار باشد رقابتی برای گزینش دختر شایسته برگزار شود، «آیدا» نفر اول است. آن روز ایستاده بودم بالای پله‌های طبقه سوم دانشکده که محل اتاق‌های اساتید بود به انتظار که «دکتر اسدی» را ببینم. او رئیس دانشکده‌مان بود و من بی اغراق بیش از همه